

فرم کرد آوری اطلاعات پایان نامه ها
کتابخانه مرکزی دانشگاه علامه طباطبائی

عنوان : حکمت خسروانی و رساله های فارسی شیخ اشراق		
نویسنده / محقق: طیبه جعفری گلنسایی		
مترجم:		
استاد راهنما : دکتر محمدحسین بیات	استاد مشاور / استاد داور : دکتر غلامرضا مستعلی	
پارسا / دکتر محمود بشیری		
کتابخانه : ✓	واژه نامه :	
نوع پایان نامه : <input checked="" type="checkbox"/> بنیادی <input type="checkbox"/> توسعه ای <input type="checkbox"/> کاربردی		
مقطع تحصیلی : کارشناسی ارشد	سال تحصیلی : ۱۳۸۸	
محل تحصیل : تهران	نام دانشگاه : علامه طباطبائی	دانشکده : ادبیات فارسی و زبان های خارجی
تعداد صفحات : ۲۷۰	گروه آموزشی : روزانه	
کلید واژه ها به زبان فارسی : حکمت	۱۳۸۹ / ۳ / ۲۲	
کلید واژه ها به زبان انگلیسی : philosophy		



۱۳۸۱۵۶ - ۲۰۸۵۳۷ ✓

چکیده

الف . موضوع و طرح مسئله (اهمیت موضوع و هدف) :

- ۱- آیا ایرانیان فلسفه و حکمت داشته اند ؟
- ۲- فلسفه و حکمت ایرانی در رساله های فارسی شیخ اشراق به چه صورتی منعکس شده است .
- ۳- مرزهایی که در رسایل فارسی شیخ ادبیات و حکمت را به هم متصل می کند . (حماسه ی عرفانی) .

ب . مبانی نظری شامل مرور مختصری از منابع ، چهار چوب نظری و پرسشها و فرضیه ها :

با توجه به تاثیری که حکمت و فلسفه ی ایرانی بر تمام فلسفه های پس از خود داشته ، انعکاس این حکمت را در رساله های فارسی شیخ اشراق نشان دادیم . و با این هدف به مشترکاتی میان حکمت و ادبیات دست یافتیم .

پ . روش تحقیق شامل تعریف مفاهیم ، روش تحقیق ، جامعه ی مورد تحقیق ، نمونه گیری و روش های نمونه گیری ،

ابزار اندازه گیری ، نحوه ی اجرای آن ، شیوه گردآوری و تجزیه و تحلیل داده ها :

روش تحقیق : مطالعه ی کامل حکمت ایران باستان که در اوستا ، بند هس ، گزیده های زات پسر ، دینکرد و ... بود و دست یافتن به اساس این حکمت و آشنایی با حکمت نورانی اشراق ، پس تلفیق این دانسته ها با هم و استخراج حکمت ایرانی از نفس نورانی شیخ اشراق .

ت . یافته های تحقیق :

علاوه بر بیست و سه موردی که در نتیجه گیری پایان نامه هست مهمترین یافته ی این نمایش تأثیر فرهنگ غنی و اصیل ایرانی بر دیگر فرهنگ ها و گذر از حماسه به عرفان بود .

ث . نتیجه گیری و پیشنهادات :

رساله ی حکمت خسروانی و رساله های فارسی شیخ اشراق کوششی بود در جهت آشنایی با حکمت جاودانی و راستین که بسیاری از اندیشمندان و بزرگان را به خود مشغول داشته است .

جست و جوی این حکمت که از ایرانیان باستان آغاز و تا ملامصدرا و پس از آن ادامه داشته راهی است که کوشش و تحقیق های بیشتری را می طلبد .

صحت اطلاعات مندرج در این فرم بر اساس محتوای پایان نامه و ضوابط مندرج در فرم را گواهی می نمایم .

نام استاد راهنما: دکتر محمد حسین بیات

سمت علمی: دانشیار

نام دانشکده: ادبیات فارسی و زبان های خارجی

رئیس کتابخانه:



فهرست

چکیده یک
پیش گفتار دو - چهار

گفتار اول:

کلیات - مقدمه ۱ - ۲۱
پی نوشت ۲۱ - ۲۳

فصل اول:

۱ - ۱ آتش ۲۴
۱ - ۱ - ۱ آتش نزد سایر ملل باستان (ژاپن ، هند ، یونان ، رم) ۲۴ - ۲۵
۱ - ۱ - ۲ آتش در ایران باستان ۲۵ - ۲۶
۱ - ۱ - ۳ رگه های آتش در زندگی زرتشت ۲۶ - ۲۷
۱ - ۱ - ۴ مفهوم آتش در نظر گاه زرتشت ۲۷ - ۳۱
۱ - ۱ - ۵ انواع آتش در اوستا ۳۱ - ۳۳
۱ - ۱ - ۵ - ۱ دیگر آتش های زرتشتی ۳۳ - ۳۴
۱ - ۱ - ۶ آتش در نگاه سهروردی ۳۴ - ۳۸
پی نوشت ۳۸ - ۴۰

فصل دوم:

۱ - ۲ - ۱ خورشید در سایر ملل باستان ۴۱
۱ - ۲ - ۲ آیین خورشیدی در مصر ۴۱ - ۴۳
۱ - ۲ - ۳ خورشید پرستی در یونان و رم ۴۳
۱ - ۲ - ۴ آیین خورشیدی ودایی ۴۳ - ۴۴
۱ - ۲ - ۵ آیین خورشیدی در ایران ۴۴ - ۴۷
۱ - ۲ - ۶ خورشید در آثار سهروردی ۴۷ - ۵۰
پی نوشت : ۵۰ - ۵۱

- ۱-۳-۲-۲ سیاوش و دموزی ۱۲۰ - ۱۲۶
- ۲-۳-۲-۲ رگه های عرفانی داستان شاهنامه ۱۲۷ - ۱۳۳
- ۴-۲-۲ یاد کردهای اوستایی از کی خسرو ۱۳۳ - ۱۳۴
- ۵-۲-۲ کی خسرو در آثار سهروردی ۱۳۵ - ۱۳۹
- پی نوشت ۱۳۹ - ۱۴۰

فصل سوم:

- ۳-۲ پادشاهان آرمانی دیگر ۱۴۱
- ۱-۳-۲ کیومرث ۱۴۱ - ۱۴۳
- ۲-۳-۲ فریدون ۱۴۳ - ۱۴۴
- ۱-۲-۳-۲ داستان فریدون به روایت فردوسی ۱۴۴ - ۱۴۷
- ۲-۲-۳-۲ بن مایه های عرفانی در داستان فریدون ۱۴۷
- ۱-۲-۳-۲ ارتباط فریدون با گاو ۱۴۷ - ۱۵۲
- ۱-۱-۲-۳-۲ گاو های اساطیری ۱۵۲ - ۱۵۵
- ۲-۱-۲-۳-۲ نماد عرفانی گاو ۱۵۵ - ۱۵۸
- ۳-۲-۳ یادکردهای اوستایی از فریدون ۱۵۸
- ۴-۲-۳ نگاه سهروردی به فریدون در رسایل پارسی ۱۵۹
- پی نوشت ۱۵۹ - ۱۶۱

گفتار سوم:

فصل اول:

- ۱-۳ حماسه ی عرفانی ۱۶۲
- ۱-۱-۳ سیمرغ ۱۶۲ - ۱۶۷
- ۲-۱-۳ سیمرغ در آثار سهروردی ۱۶۷ - ۱۷۰
- ۳-۱-۳ زال ۱۷۰
- ۱-۳-۱ زال در شاهنامه ۱۷۰ - ۱۷۱
- ۲-۳-۱ زال از نگاه سهروردی ۱۷۱ - ۱۷۳
- ۴-۱-۳ رستم و اسفندیار ۱۷۳ - ۱۷۵

- ۱ - ۴ - ۱ - ۳ رستم و اسفندیار در شاهنامه ۱۷۵ - ۱۷۶
- ۲ - ۴ - ۱ - ۳ حماسه ی رستم و اسفندیار در آثار سهروردی ۱۷۶ - ۱۷۷

فصل دوم:

- ۱ - ۲ - ۳ فروهر یا نفس ناطقه ۱۷۷ - ۱۷۹
- ۱ - ۱ - ۲ - ۳ نیروهای باطنی به موجب اوستا ۱۷۹ - ۱۸۱
- ۲ - ۱ - ۲ - ۳ فروهر به موجب گزیده های ذات اسپرم ۱۸۱ - ۱۸۲
- ۳ - ۱ - ۲ - ۳ فروهر در اوستا ۱۸۲ - ۱۸۳
- ۲ - ۲ - ۳ دئنا ۱۸۳
- ۱ - ۲ - ۲ - ۳ دئنا ، وجدان ، تجسم اعمال ۱۸۳ - ۱۸۷
- ۲ - ۲ - ۲ - ۳ دئنا ، من ملکوتی ، رب النوع انسانی ۱۸۷ - ۱۹۵
- ۳ - ۲ - ۳ سروش ۱۹۵ - ۱۹۷
- ۴ - ۲ - ۳ ارض ملکوت ، هورقلیا ۱۹۷ - ۲۰۳
- پی نوشت : ۲۰۳ - ۲۰۷

گفتار چهارم:

فصل اول:

- ۱ - ۱ - ۴ نور و ظلمت ۱۹۱ - ۱۹۴
- ۲ - ۱ - ۴ امشاسپندان ۱۹۴ - ۱۹۵
- ۱ - ۲ - ۱ - ۴ مفهوم امشاسپندان ۱۹۵ - ۱۹۶
- ۲ - ۲ - ۱ - ۴ امشاسپندان در اوستا ۱۹۶ - ۱۹۷
- ۳ - ۲ - ۱ - ۴ نام و وظایف امشاسپندان ۱۹۷ - ۱۹۹
- ۴ - ۲ - ۱ - ۴ امشاسپندان بر مبنای گات ها ۱۹۹ - ۲۰۰
- ۵ - ۲ - ۱ - ۴ امشاسپندان و ایزدان ۲۰۰ - ۲۰۳
- ۱ - ۵ - ۲ - ۱ - ۴ ایزدان مهم اوستایی ۲۰۳ - ۲۰۵
- ۶ - ۲ - ۱ - ۴ تأثیر یزدان شناسی خسروانی بر ارستو و افلاتون ۲۰۵ - ۲۰۹
- ۷ - ۲ - ۱ - ۴ یزدان شناسی ایرانی و فلسفه ی سهروردی ۲۰۹ - ۲۱۲
- ۱ - ۷ - ۲ - ۱ - ۴ قاعده ی امکان اشرف ۲۱۲ - ۲۱۳

۲۳۲ - ۲۳۴ ۴ - ۱ - ۳ مثل افلاتون
۲۳۴ - ۲۳۶ ۴ - ۱ - ۴ نظریه ی صدور پلوتینیوس
۲۳۶ - ۲۳۷ ۴ - ۱ - ۵ نور و ظلمت در اندیشه ی سهروردی
۲۳۷ - ۲۳۹ ۴ - ۱ - ۵ - ۱ کاربردهای مختلف مقوله ی نور و ظلمت در آثار سهروردی
۲۳۹ - ۲۴۳ پی نوشت

فصل دوم :

۲۴۴ - ۲۴۵ ۴ - ۲ - ۱ فرشته شناسی سهروردی
۲۴۶ - ۲۴۷ ۴ - ۲ - ۱ - ۱ طرح فرشتگانی (طولی و عرضی)
۲۴۷ - ۲۴۹ ۴ - ۲ - ۱ - ۲ تفاوت عرفان زرتشت و سهروردی
۲۴۹ - ۲۵۱ ۴ - ۲ - ۲ تجرّد نفس
۲۵۱ - ۲۵۵ ۴ - ۲ - ۳ دوری از وطن مألوف
۲۵۵ - ۲۵۶ ۴ - ۲ - ۴ لذّت نفس
۲۵۶ - ۲۵۹ ۴ - ۲ - ۵ شاهی آرمانی
۲۵۹ - ۲۶۰ پی نوشت
۲۶۱ - ۱۶۵ نتیجه گیری

چکیده

در این رساله کوشش به عمل آمده تا بازتاب و انعکاس اندیشه ها ، آراء و حکمت اصیل و پر مغز ایرانیان در آثار فارسی فرزانه ی سهرورد ، به نمایش گذارده شود در خلال این اثر از موضوعاتی همانند امشاسپندان و ایزدان « یزدان شناسی ایرانی » ، نظریه ی حاکم حکیم و آرمان شهر ، دثنا ، من آسمانی و تبدیل آن به فرشته ی طباع تام در آثار هرمسیان و سهروردی ، فره ایزدی ، انواع آن و کیان خرّه ، شناخت فروهر و تطابق آن با نفس ناطقه ، عالم هورقلیا (مکان فروهرها) و نا کجا آباد ، پیر نورانی و فرشته ی نوع انسان ، انگیزه ی اصلی ستایش آتش و خورشید و رمز گشایی آن در آثار سهروردی ، صدور کثرت از وحدت ، اثبات توحید زرتشت بر مبنای قاعده ی « از یک صادر نمی شود مگر یک » و پیروی سهروردی از این نظریه ی باستانی ، پایه ریزی حماسه ی عرفانی بر مبنای اسطوره های ایرانی ، استحاله ی شخصیت هایی همانند رستم ، اسفندیار ، فریدون ، کی خسرو و زال ، کمال یافتن این چهره ها ، و تعالی عناصری از جمله درخت هرویسپ تخمک ، سیمرغ و کوه البرز بحث به میان آمده است .

مساله ی « پیوستگی و استمرار فرهنگ ایران زمین » از دیر زمانی ذهن مرا به خویش راغب و مشتاق می داشت . اینکه چگونه حقیقت واحد ، که وجه مشترک ادبیات و حکمت است ، از عمق فرهنگ کهن ریشه مان دست به دست می گردد ، می بالد و هم چون سیلی عظیم و نورانی به دوران ما می رسد . در زمینه ی موضوع استمرار فرهنگی ما با دو مروارید درشت دانه و آبدار روبرویم ؛ در حوزه ی ادبیات ، فردوسی و در قلمرو حکمت ، سهروردی . تبدیل حماسه و اسطوره های ایرانی - که فردوسی عمر خویش را در راه حفظ و گرد آوری آن صرف کرد - به حماسه های جاودانه ی عرفانی حقی است که سهروردی بر گردن « عرفان و معنای خسروانی ها » دارد . چه اگر وی نمی بود فردوسی به نهایت آرزوی خویش که ، گزاردن معنای نهفته در این اساطیر گران سنگ ایرانی بود ، دست نمی یافت . اگر فردوسی ، این حکیم فهیم توس ، عمر خویش را در راه به تاریخ داستانی در آوردن اسطوره ها و حماسه های پراکنده ی ایرانی سپری کرد و تمام ثروت و مکتش را در این راه از دست داد به دلیل حقایق ناب و اصیلی بود که در این زمینه ی فرهنگی می یافت . اما وی هرگز آنقدر فرصت پیدا نکرد که قدم مهم دیگری را ، که همان سر وسامان دادن به اساطیر عرفانی بود ، بردارد . وی داستان های حماسی را با تمام پتانسیل و بار عظیم رمزی و عرفانی اش به دست فردای ایران سپرد تا فرزندی خلف و برومند همچون سهروردی از این آب و خاک ، مفسّر و تأویل گر بزرگ این اساطیر و رمز پرداز خسروانی ها باشد . سهروردی به فضای مرده ی اساطیر روحی تازه دمید و با گزاردن معنای آن و هماهنگی و آستی مفهوم نهفته در این اساطیر با مضامین اسلامی و حقایق قرآنی ، به آن حیاتی ابدی بخشید . می بینیم که تعمق در گذشته ی ایران و اندیشه ی فرزندان این سرزمین ، ادبیات و حکمت را در رویه ی ژرف حقیقت به هم مرتبط می سازد . چه آنجا که حقیقت خالص و محض روی می نماید ، تضادها و رنگ ها از میان بر می خیزد . حقیقت خالده که همواره در سینه ی ایران محفوظ و مستور بوده همان رشته ی نامرئی است که ادبیات و قلمرو سلطنت دل را به حکمت و علوم استدلالی - اشراقی و به حوزه ی فعالیت افلاتون ، پلوتینیوس ، ارستو ، ابن سینا و سهروردی مرتبط می کند . همین امر ، ارتباط عمیق حکمت و ادبیات که از روزگاران بس کهن مایه می گیرد ، مرا بر آن داشت تا چراغی از روشنایی عشق بر دست گرفته و در حد توان خویش خط سیر فرهنگ غنی مان را از دوران پیش از اوستا تا سهروردی دنبال نمایم . امری که در نهایت مرا به احترامی بیش از گذشته نسبت به مقام فردوسی واداشت . هنگامی که به بررسی حماسه های عرفانی رسایل عقل سرخ

های این استاد بزرگوار - که هم چون خضری راه به روشنایی ها فرمودم - نمی بود معلوم نبود که چه بر سر عشق و اشتیاق نخستینم می آمد و نتیجه ی کار چه می شد . در خاتمه ی سخن جا دارد نسبت به تمام کسانی که در این مشق و تجربه ی نخستین ، یاری ام دادند سپاس گزار و متشکر باشم از جمله استاد عزیزم آقای « دکتر غلام علی مستعلی پارسا » که مشاور فهیم این رساله بودند ، دکتر « علیرضا حاجیان نژاد » استاد خوبم در دانشگاه تهران، که در زمینه ی فراهم نمودن منابع و کتاب شناسی کمک های فراوانی نمودند و همسر مهربانم آقای « منصورفامرینی » که با وجود تمام مشغله های کاری خویش با مهر در کنارم و رمز خستگی نا پذیری ام بودند و مسئولیت خطیر تایپ و ویرایش این اثر را بر عهده گرفتند .

« می ستایم و می سرایمتان »

بسمه تعالی

مقدمه - کلیات

مقدمه‌ی زیر جهت آشنایی با حکمت خسروانی، فلسفه‌ی اشراق و نیز بررسی اندیشه‌های ایرانی منعکس در آثار فارسی شیخ اشراق، به چند بخش تقسیم می‌گردد.

الف) پیش در آمد

ب) آبخورهای حکمت اشراق

پ) حکمت اشراق یا مشرقی؟

ت) شرح حال و طرز تفکر زرتشت

ج) حکمت خسروانی

چ) طریقه‌ی آشنایی سهروردی با این حکمت

ح) سهروردی (زندگی، آثار و طرح کلی فلسفه)

خ) نگاه‌های بر سبیل فارسی

الف) پیش در آمد

ایرانیان از دیرباز متصف به حلیه‌ی حکمت و فلسفه بوده‌اند. هرچند تعداد انگشت شماری از آثار ایشان به دوره‌ی اسلامی منتقل گردید اما از خلال همین میزان اندک نیز حکمتی شگرف و شکوهمند نمایان است که آبخور بسیاری از مسایل مهم فکری - فلسفی در تمام دوره‌ها بوده است. این حکمت که زمان به پیش از دوران زرتشت می‌رساند با او و بزرگانی همچون جاماسب و فرشادشور پرورده و سند و مدرکی جهت اثبات اعتلا و بزرگی اقوام ایرانی شده است. این حکمت که به دلیل انتساب به پادشاه فرزانه‌ی ایران باستان - کی خسرو - خسروانی نام گرفته است پس از چند قرن در دستان فرزندی خلف از این آب و خاک عزیز، جانی دوباره می‌گیرد و دوره‌ای جدید را در دفتر عمر خویش تجربه می‌کند. حکیم و عارف نامدار قرن ششم که با حمله - های غزالی به فلسفه‌ی استدلالی مشاء زمینه را آماده یافت به نیروی هوش و نبوغ فوق العاده‌ی خویش و به یاری عشق و علاقه‌ی فطری اش به ملیت ایرانی، مکتب فلاسفه‌ی پارس را که بر لب پرتگاه نابودی و انقراض بود دوباره احیا کرد و روحی تازه در کالبد آن دمید. وی در حکمت اشراقی خویش این نکته را به همگان ثابت کرد که ایران از دورترین ادوار خویش فرهنگی شکوهمند و گران سنگ داشته و همچون دریایی عظیم بسیاری از جریان‌های فلسفی را از خویش سیراب نموده است.

در ایران در دو حوزه ی فرهنگ و حکمت ما با دو چهره ی شکوهمند و ممتاز روبرویم . فردوسی و سهروردی دو پادشاه بلامنازع و دو احیاگر فرهنگ و حکمت اصیل ایرانی هستند . فردوسی حماسه ها ی پراکنده ی ایرانی را به طرزی منسجم در شکل تاریخ داستانی بازسازی کرد و این اساطیر را ازدوران باستانی به قلمرو تاریخی کشانید . در واقع وی نگذاشت که تند باد حوادث این ورق پاره های بازمانده از عهد باستان را با خود برده و به دست فراموشی سپارد . سهروردی نیز در حوزه ی حکمت و فلسفه ی ایرانی خدمتی هم سنگ فردوسی بزرگ انجام داده است . وی با توجه به فضای زمانه و حوزه ی کاری اش گونه ی اساطیر عرفانی را سازمان بخشید . سهروردی به خوبی دریافته بود که برای باقی ماندن این اساطیر پربار ایرانی باید به تأویل و تفسیر پیام های نهفته در آنان همت بگمارد . او به درستی فهمیده بود عمر کارکردهای اساطیری در روزگارش به سر آمده و برای بقای آن ها باید به عمق و معنای نهفته در آن ها روی آورد . در واقع فردوسی با زبان پر افسون ، شیرین و جادوانه ی خویش اساطیر حماسی را سامانی می دهد اما سهروردی عناصری تازه را در این اساطیر وارد کرده و به آن ها قدر و منزلتی شگرف می بخشد . وی از چهره های اساطیری و حماسی غبار گمنامی و فراموشی را زدود و آن ها را به کسوت عرفان و معرفت آراست . با این تحولات شگرف زال رستم و اسفندیار دیگر چهره هایی صرفاً اساطیری و پهلوانی نیستند بلکه در زیر تابش انوار عرفان با شکوه تر، مصفا تر و پالوده تر شده و با قدرت هرچه بیشتر ظاهر می شوند . در این میان کسانی دیگر از جمله فریدون ، کیومرث و کی خسرو نیز تغییر می یابند ، آن ها دیگر محصور در تاریخ محدود داستانی نیستند ، مرز زمان و مکان از آن ها بر داشته می شود و به جاودانگی می رسند . در واقع سهروردی از بن اساطیر حماسی ایران اشکال قابل دفاعی درآورد و به همگان نشان داد اگر خالی از هر دشمنی کینه و تعصبی به فرهنگ ها و ادیان آسمانی نگاه شود همه ی آن ها حامل یک پیام و پیرو یک آیین راستی و درستی هستند . از آنجا که هدف ما نشان دادن تأثیر حکمت ایرانی بر آثار فارسی شیخ اشراق است نخست به آبخورهای اصلی حکمت اشراقی سهروردی می پردازیم و بعد به شاخه ی ایرانی آن و حکمت اهالی پارس نظر می افکنیم .

ب) آبخورهای حکمت اشراق

سهروردی در حکمت عظیم نوری خویش از آبخورهای متعددی استفاده می کند ، در واقع وی از آن دسته حکیمانی است که به کرات ، منابع فکری اش رایادآور می شود . به عقیده ی دکتر سید حسین نصر « این میراث در دست سهروردی به مکتب جدیدی تبدیل می شود که فلسفه ی افلاتون و ارسطو را با آیین زرتشتی عقاید هرمسی و نو افلاتونی به هم می آمیزد و کل این ترکیب را در چارچوب تصوف جای می دهد . » (۱)

به طور کلی آبخورهای حکمت اشراق سهروردی عبارتند از :

۱. منابع ایران باستان (توجه به اقوال و آثار حکمای خسروانی)

۲. منابع یونانی (توجه به آثار افلاتون و ارستو)

۳. منابع مصری و اسکندرانی (توجه به آثار هرمس و افلوتین)

۴. فلسفه ی مشاء و آثار ابن سینا

۵. آثار صوفیه (غزالی ، حلاج ، خرقانی)

سهروردی « در مباحثی مانند فرشته شناسی و جنبه ی رمزی نور و ظلمت تحت تأثیر تعالیم زرتشت قرار گرفته است . » (۲) اساس فلسفه ی سهروردی ایرانی است زیرا بر مبنای برداشت رمزی از نور و ظلمت قرار دارد ، وی هم چنین در تبیین نظام هستی ، بر محوریت نظریه ی ایرانی امشاسپندان عمل نموده و از آن نهایت استفاده را برده است . نهایت فلسفه ی اشراق و هدف غایی آن نیز دست یابی به فیض خوژنه ، این فرخنده نور مزدایی ، است . در کل باید گفت هرچند در اجزاء داخلی و روابط درونی جزئیات نظریه های او عناصری از فلسفه ی افلاتونی ، نو افلاتونی ، مشایی و تصوف اسلامی دیده می شود اما محور و کانون فلسفه ی او چنانکه گفتیم ایرانی و بر مبنای تفسیر جهان هستی با دو مقوله ی رمزی نور و ظلمت است . در آبشخور یونانی ، وی به نظریه ی مثل افلاتون توجه داشته است . در این میان از افلوتین و هرمس نیز باید یاد کرد . دثنای ایرانی در اقوال هرمس به طباع تام تبدیل و همان گونه در آثار سهروردی وارد شده است . همچنین وی در زمینه ی تشبیه نور افشانی منبع نخستین به اشعه پراکنی خورشید و ترسیم طبقات میان نور و ظلمت بر شیوه ی نو افلاتونیان رفته است . استفاده ی سهروردی از فلسفه ی مشاء در سه کتاب مشارع ، مطارحات ، تلویحات و هم چنین رسایل فارسی پرتو نام الواح عمادی و هیاکل النور آشکار است . هرچند شیخ اشراق در مواردی بر این فلسفه انتقادهایی کرده است اما کلیت آن را پذیرفته و مباحث استدلالی را نیز برای نیل به مقصود ضروری می داند . آخرین منبع مورد استفاده ی سهروردی ، آثار واقوال صوفیه است . وی در این زمینه به خصوص از کتاب مشکات الانوار غزالی بهره ها برده است . « طرح کلی و خطوط اصلی اندیشه ی سهروردی در کتاب حکمت الاشراق ، همان مسائلی است که غزالی در مشکات الانوار به اجمال مطرح کرده است ، با این تفاوت که در مشکات الانوار غزالی رنگ عرفانی قوی تر است ... به نظر می رسد که یکی از منابع افکار سهروردی در باره نور و ظلمت و عالم انوار و مراتب آن و نوالانوار رساله ی مشکات الانوار غزالی بوده است . دست کم می توان گفت که پیش از شیخ اشراق ، غزالی در این باره اندیشیده و زمینه را برای او فراهم ساخته است . » (۳)

پ (حکمت اشراق یا مشرقی؟)

می دانیم که سهروردی فلسفه ی استدلالی - عرفانی خویش را « حکمت اشراق » نامیده است . به راستی چه دلیلی برای این نام گذاری می توان قائل شد ؟ آیا منظور سهروردی این بوده که حکمت اشراق ، به اهالی شرق و پارس و فلسفه ی خسروانیان نظر داشته یا مقصودهای دیگری هم در میان بوده است ؟ کلمه ی اشراق از شرق بر می آید که به معنی طلوع خورشید و ناظر به جنبه ی نور بخشی و تابش انوار الهی آن است . وجه تسمیه ی اشراق ، در وهله ی اول بر جنبه ی نور بخشی و تابش تأکید دارد . در واقع این حکمت با سیر وسلوک آغاز و با تابش انوار الهی بر نفس ودست یابی به فیض خوارنه به انجام می رسد . ازسوی دیگر از ارتباط رمزی میان شرق و اشراق نمی توان غافل بود ، امری که این حکمت متعالی را به نحوی نا گسستنی با حکمای خسروانی در ارتباط قرار می دهد . حکمت اشراق پیرو فلسفه ی اهالی شرق و پارسیان است چون شیوه ی آن ها بر تزکیه ی درون ، نورانی کردن دل ودست یابی به فروغ ایزدی استوار بوده است . در این میان نظر کسانی همچون « نالینو » که بر آند تنها این حکمت را به شرق منسوب دارند و رابطه ی آن را با اشراق قطع کنند نارسا ومحدود است ، چون از جنبه ی رمزی زبان غافل مانده اند . (۴)

« دکتر محمد کاظم امام » درباره ی علت نام گذاری حکمت سهروردی به اشراق می نویسد : « ۱ . این نوع از فلسفه بر پایه وشالوده ی اشراقات نفسانی بنیاد گردیده ، پس حکمت اشراقی است . ۲ . این مکتب فلسفی از آن شرقیان ، یعنی پارسیان می باشد . این مکتب فلسفی از آن حکما و فیلسوفان سرزمین اشراق شمس وکشور دمیدن خورشید می باشد یعنی فلسفه ی شرقیان . در روزگار باستان ، مردم یونان وقتی به طور مطلق می گفتند شرقیان ، مقصودشان پارسیان بوده است . » (۵)

از نظر سهروردی ، « حکمت اشراق همان حکمت حقیقی است که هرگز از جهان بر نخواهد افتاد » (۶) ، وی افرادی را از شرق و غرب عالم نام می برد که حلقه های پیوند دهنده ی این حکمت کلی جهانی هستند . پس منظور وی از نامیدن فلسفه اش به حکمت اشراق ، تنها اشاره به فلسفه ی پارسیان نیست وی به حکمت در معنای واقعی اش - که شامل سیر وسلوک عرفانی و اشراقات نفسانی بوده ، نظر داشته است . اگر از ایرانیان و شرقیان نام می برد به این دلیل است که پیرو روش ایشان است نه صرفا تابع جغرافیای آن ها . وی ترانه سرای اشراق جان و طلوع خورشید عرفان است و درهرمکانی که این اتفاق به وقوع پیوندد ، همان جا ، موطن اصلی حکمت اشراق است . سهروردی حقیقت واحده را در میان اقوال وآثار زرتشت ، افلاتون و هرمس می یابد . این سه تن از شخصیت های بسیار مهم حکمت اشراق هستند ، از آنجا که سخن ما بر سرآبشخور ایرانی این حکمت است ، بحث را با مطالبی درباره ی زرتشت ، زندگی وطرز تفکرش ادامه می دهیم .

ت (شرح حال و طرز تفکر زرتشت

در این قسمت ما مواردی را درباره ی زرتشت بیان می داریم که عبارتند از :

۱. نام زرتشت
۲. زمان زرتشت
۳. مکان زرتشت
۴. دین پیش از زرتشت
۵. فلسفه و نگرش زرتشت

۱. نام زرتشت

(زرادشت ، زراتشت ، زارَهشت ، زارتَهشت ، زره دشت ، زره هشت) (۷)

نام پیام آور ایرانی از دو جزء زرت و اشترا تشکیل شده است . در باب معانی نام ، سخن بسیار است از جمله : دارنده ی شتر زرد ، دارنده ی شتر چموش ، پیر و خشمگین ، پسر ستاره ، ستاینده ی ستاره ، روشنایی زرین و درخشان چون زر . برخی نیز بر این عقیده اند که زرتشت نام اصلی پیامبر نبوده ، بلکه نام واقعی وی سپیتامه است . آن ها زرتشت را نامی می دانند که پس از برگزیده شدن به پیامبر داده اند . (۸) ابهام در معنای زرتشت از جزء نخستین آن « زر » ناشی می شود . این کلمه در اوستا در سه معنی کاربرد یافته است :

۱ . پیر بودن . زروانه و زمان نیز از همین ریشه بوده و بر کهنگی و پیر بودن زمان دلالت دارد . « ریشه ی زر سنجیدنی با ... در سانسکریت و ... یونانی به معنی پیرزن ، پیر مردن و پیر گرداندن است .. » (۹)

۲ . درخشیدن ، برق زدن ، تابیدن ، زرین بودن و طلایی که از این رهگذر نام زرتشت را به دارنده ی شتر زرد ترجمه کرده اند .

۳ . خشمگین بودن ، آزرده ، آزار دادن . که بر این اساس نام وی را به دارنده ی شتر خشمگین و چموش ترجمه کرده اند .

برای برگزیدن معنایی معقول تر و منطقی تر از نام زرتشت ، توجه به جامعه ی وی و سنت نام گذاری زمانه اش ضروری می نماید . در اوستا با نام کسانی چون فرشوستر به معنی دارنده ی شتر تند رو (۱۰) ، ویشتاسپ ، دارنده ی اسب رمنده (۱۱) ، هووی (همسر زرتشت) ، دارنده ی گاوهای خوب یا دارنده ی گله ی خوب (۱۲) و ارجاسپ ، دارنده ی اسب ارجمند (۱۳) ، بر می خوریم . نیز در کتاب بندهشن ، در یاد کرد از نسب فریدون شاهد به کار رفتن فراوان لفظ گاو هستیم : « فریدون پسر اسفیان پر گاو ، پسر اسفیان سوک گاو ، پسر اسفیان بور گاو ، پسر اسفیان سیاه گاو ، پسر اسفیان سپید گاو ، پسر اسفیان دفر گاو ، پسر اسفیان رمه گاو ، پسر اسفیان ون فروغ گاو ، پسر اسفیان ، پسر جم . » (۱۴)

ذکر این چند نمونه به خوبی نشان می دهد که در سنت نام گذاری زمانه ی زرتشت ، اسامی مرکب از نام حیوانات اهلی و سودمند مانند شتر، اسب و گاو امری متداول و مرسوم بوده است . این نوع نام گذاری نغمه ی خوش آهنگ زندگی برزیگری - دامداری مردم آن عصر را به گوش می رساند . با این توضیحات معنی دارنده ی شتر زرد یا پیر معقول تر می نماید . در پایان ، برای تکمیل این بحث نظر متفاوت « حبیب الله نو بخت » را در وجه تسمیه ی زرتشت می آوریم : « نگارنده در ضمن چهل و پنج سال مطالعه در تاریخ زرتشت و وجه تسمیه ی او با این نام معلوم کردم که زرتشت گذشته از مقام پیغمبری ، یکی از پادشاهان بزرگ ماد بوده است و نام او نیز مرکب است از سه کلمه ۱. زارات ۲. تشت ۳. را

زارا به معنی بحر و دریا ، تشت به معنی بر و دشت و را به معنی پادشاه و روی هم ترجمه ی آن می شود پادشاه خشکی ها و دریاها یعنی همان لقبی که در عصر متأخر به زبان عربی و به گونه ی « سلطان البر والبحر » ترجمه گردیده است . » (۱۵)

۲. زمان زرتشت

زمان زندگی این پیامبر کهن روزگار در هاله های ضخیمی از ابهام فرو رفته ، به طوری که به هیچ عنوان در این باره نمی توان نظری قطعی ابراز داشت . قدیم ترین « اشاره به زمان زرتشت را ما در تاریخ فلسفه ی دیوگنس لائرتیوس (مورخ مشهور یونانی به سال ۲۱۰ م) می یابیم که از خسانتوس لیدیایی روایت کرده که وی زمان زرتشت را ۶۰۰ سال یا به روایتی ۶۰۰۰ سال پیش از لشکر کشی خشایار شاه به یونان (۴۸۰ پ . م) می داند . حال هرگاه ما روایت ۶۰۰ سال را درست و اصیل بدانیم زندگی زرتشت به سال ۱۰۸۰ پیش از میلاد می رسد . از سه نسخه ای که از کتاب دیوگنوس لائرتیوس باقی است یک نسخه سال ۶۰۰ و دو نسخه ی دیگر سال ۶۰۰۰ را ضبط دارد اما « مسی نا » ثابت کرده که نسخه ی اولی معتبر است و دو نسخه ی دیگر ناشی از اشتباه کاتبان است . » (۱۶) مری بویس با توجه به زبان گات ها و نزدیک بودن آن به زبان ریگ وداها (که زمان سرایش آن را حدود ۱۷۰۰ پیش از میلاد و بعد دانسته) تاریخ تولد و زندگی زرتشت را در سال های ۱۷۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد دانسته است . » (۱۷)

گروهی بر آنند که زمان زندگی زرتشت را به سده های شش پیش از میلاد و زمان شاهنشاهی هخامنشیان برسانند . اما این فرضیه قابل قبول نمی تواند بود . زیرا سند قابل توجه معتقدان به این تاریخ آن است که گمان کرده اند کوی ویشتاسپ (شهریار حامی پیامبر) همان ویشتاسپ پدر داریوش است . « این تشابه نام به هیچ وجه محل اعتنا برای پذیرفتن چنین تاریخی نیست زیرا ویشتاسپ پدر داریوش نه کوی بوده و نه زبان پارس ها اوستایی بوده است و هم چنین در اوستای متأخر از هگمتانه ، شوش ، ماد و پارسه هیچ اسم و نشانی نیامده است . » (۱۸) به راستی اگر

زرتشت در زمان هخامنشیان بوده ، چگونه می شود که حتا کوچک ترین اشاره ی به مادها و مناقشات بزرگ آنان در سروده هایش نباشد و یا اگر ویشتاسپ کیانی و ویشتاسپ هخامنشی یکی باشند ، چگونه ممکن است که زرتشت حتا یک بار هم از کورش و داریوش و کمبوجیه یادی نکرده باشد ؟ کریستین سن قبل از چاپ کتاب کیانیان خویش زمان زندگی زرتشت را مقدم بر سده دهم پیش از میلاد می دانست ، اما پس از چاپ این کتاب تغییر عقیده داد و زمان هفت پیش از میلاد را ، برای زندگی وی درست و معتبر شمرد کسانی دیگر از قبیل بارتولمه و زندنک سده نهم را معتبر می شمارند . همان طور که مشاهده می شود نوسان و میدان اختلاف درباره تاریخ زندگی زرتشت بسیار وسیع است . (حدود یازده قرن) تاریخ زندگی زرتشت از سال ششم پیش از میلاد تا سده هفدهم پیش از میلاد نوسان دارد و این اختلاف قابل توجهی است . « آنچه که امروز تقریبا مسلم است زمان زرتشت میان قرن های هشتم تا یازدهم پیش از میلاد است ، البته ناگفته نماند که تاریخ زندگی زرتشت را باید بالای سده دهم پیش از میلاد جست و جو کرد نه آنکه به سوی پایین در صدد کاوش برآمد . » (۱۹)

۳ . مکان زرتشت

سرزمین زرتشت همانند زمانه اش تقریبا ناشناخته و به دور از حوزه ی یقین هاست . درباره این مسئله محققان و دانشمندان در دو جبهه روبه روی هم صف آرایی کردند :

- ۱ - گروه اول که پیامبر را از شمال غربی و غرب ایران ویج می دانند ، بارتولمه ، گلدنر و جکسون وی را به آذربایجان غربی ، هرتل و هرتسفلد او را به غرب ایران منسوب می داند .
- ۲ - گروه دوم (که البته طرفداران بیشتری هم دارد) زرتشت را از شمال شرقی و شرق می دانند . نیبرگ ، لومل ، مری بویس و زنر او را اهل آسیای مرکزی (خوارزم ، خیوه و شمال افغانستان) ، مولتون و گیگر او را از خراسان و سیستان و هنینگ و هومباخ ، کریستین سن و میلز از شمال شرقی ایران ویج دانسته اند . (۲۰)

با توجه به آگاهی هایی که ما از زبان گات ها و لحجه ی آن و نیز از اوستای متأخر به دست می آوریم ، سرزمین زرتشت « دخیو باخدی یا بلخ » بوده است . (۲۱)

« اهورا مزدا می گوید : چهارمین از جاها و شهرهای بهترین را آفریدم من که اهورا مزدا هستم بلخ زیباست (افرشته ی درفش) . »

امروزه اکثر دانشمندان بر این عقیده اند که گات ها (آن هفده سرود مقدس) اثر شخص زرتشت یا مربوط به دوره ای بسیار نزدیک به وی می باشد ولی با وجود این تحقیق در زبان گات ها را روشی ممکن برای رسیدن به مکان زرتشت نمی دانند ، آن ها معتقدند که نمی توان دقیقا جاهایی را که در آن گات هایی صحبت می شده ، یافت . از جمله ی این افراد گلدنر و بارتولمه هستند .

در یشت ها که قدیم ترین قسمت از اوستای جدید است ، زرتشت قربانی هایش را در ایران ویج در ساحل رود دائیتی به ایزدان تقدیم می کند و در ذکر مجاهدات سخن از ساحل رود « درجه » در ناحیه ایران ویج است . (۲۲)

« زرتشت در جایی زندگی می کرده که به زبان گائایی صحبت می شده است ، حال و هوای گائنه ها کاملا با زندگی ایرانیان شرقی در آن عصر مقایسه می شود . حال و هوای گائنه ها با زندگی مردم در شرق ایران سازگار است ، در غرب خبر از چنین زندگی و تمدنی نبوده است . غرب به دلیل مناقشات با آشور و بابل در فرهنگ و تمدن اخذ و اقتباس هایی کرده که به هیچ وجه اثر و نشانه ی از آن را در گائنه ها نمی یابیم . » (۲۳)

با این تفاسیر ، نظر آن دسته از محققان که زرتشت را از ناحیه شرق و شمال شرقی می دانند از اصالت بیشتری برخوردار است . مغان از کسانی بودند که وی را اهل آذربایجان معرفی می کردند ، در واقع می خواستند با انتساب خود به زرتشت اعتبار و حرمتی برای خویش کسب کنند و « این یکی از تحریف هایی است که آن ها در دین زرتشتی وارد کرده اند . » (۲۴)

در هر حال « در دهه های اخیر ثابت شده است که سرزمین و زادگاه وی یا جایگاه انتشار و تبلیغ دین او دخیو باخدی یا کشور بلخ بوده آن هم زمانی که کوی ویشناسپ (کاهن یا شهریار) دین یار آن جا بوده و بر جمعی از طوایف آریایی فرمانروایی می کرده است . » (۲۵)

۴ . دین پیش از زرتشت

قبل از ظهور زرتشت ، آریایی ها به دو گروه تقسیم می شدند . گروهی قاطعانه اهوره ها و دسته ی دیگر هم اهوره ها و هم دیوان را می ستودند . حال باید دید پس از اصلاحات زرتشت و معرفی اهورامزدا به عنوان خدای یکتا و برتر چه بلایی سر بقیه ی اهوره ها و دیوان آمد . قدیم ترین سندی که ما پیرامون دین هند و ایرانی داریم کتیبه ای مربوط به قرن چهاردهم پیش از میلاد است که از چند تن از خدایان ودایی نام برده است : ۱ . میترا ، ورونه ۲ . ایندرا ۳ . دوناستیاس میترا - ورونه در این کتیبه جدایی ناپذیر به نظر می رسند و تقریبا جفتی نا گسستنی را تشکیل می دهند . (۲۶) در ریگ ودا ورونه - میترا ، خدایی مرکب است و همه جا از آن ها به تثنیه یاد می شود و این نشان می دهد که این دو بسیار به هم وابسته بوده اند . گفتیم که نظام دینی پیش از زرتشت یک نظام اهوره - دیوی بوده است . در ریگ ودا میترا - ورونه جزء دسته اول یعنی اهوره ها هستند و ایندرا و دوناستیاس جزء گروه دوم یعنی دیوان قرار می گیرند . اهورامزدای زرتشت بسیار شبیه ورونه ی ریگ ودایی است . در متون پهلوی و اوستایی اهورا خالق و میترا نگاهبانش بوده است . اهورایی که به طرز اجتناب نا پذیری همان ورونه ی ودایی است و در نوشته های پهلوی جای گزین وی شده است . در این قسمت ضروری می نماید که درباره ی ماهیت

اهورامزدا مطالبی ارائه گردد. آیا به راستی ممکن است که زرتشت اهورامزدايش را بی توجه به سنت های جامعه، آیین گذشته و بی حتماً نیم نگاهی به سیستم دینی دوران خویش ساخته باشد؟ آیا یک خدای یکسر ابداعی و نا آشنا با اذهان و قلوب مردم این قدرت را دارد که در میان آن ها جایی برای خویش باز کند؟ « بعضی ها معتقدند اهوره مزدا ابداع زرتشت است و پیش از وی چنین نام و نشانی نبوده، برخی هم بر آنند که اهورامزدا پیش از عصر زرتشت از خدایان مورد توجه بوده و زرتشت تنها با تغییرات و مفاهیمی نو و تازه در ماهیت و حوزه ی دین آن را در افق دین خویش قرار داد اما عده یی نیز اهورا و مزدا را دو خدا از خدایان پیش از عصر زرتشت می دانند و بر آنند که آیین مزد یسنا شکلی قدیم از اشکال آیین هندو - ایرانیان بوده که مورد اصلاح زرتشت قرار گرفته است. » (۲۷)

به نظر می رسد که زرتشت، خود، از ابتدا نام خاصی برای خداوند یکتا به کار نبرده و در واقع نام اهوره مزدا از اواخر عهد اوستا دایمی و پایدار شده باشد. « برای معرفی خدای دین زرتشت، چنین نام مرکبی اصولاً در نخست سابقه نداشته ولی بعدها ساخته و عنوان شده است، بعد از دوران گانه ها، اهورا مزدا طرفدارن بسیاری یافته و کم کم به صورت متوالی به کار رفته و جانشین کلیه ی نام های قدیمی گردیده است. » (۲۸)

گاه در گات ها اهوره و مزدا جدا از هم به کار می رود که این امر نشان می دهد در آن زمان این دو صفت حالت اسم خاص برای خداوند نداشته و این دو صفت از شدت تکرار در اذهان مومنان دوره های بعد مقبولیت یافته و به عنوان اسم خاص خدای یکتای زرتشت به کار می رود. (۲۹)

گفتیم که در کتیبه های کشف شده در قرن چهاردهم پیش از میلاد با دو خدای ریگ ودایی ورونه - میترا، که خدایان ناگسستنی و مرکب هستند روبروئیم. در نوشته های پهلوی و نیز در مهر یشت ورونه به اهورا تبدیل می شود و ما را با ترکیباتی مانند اهوره - میترا، میترا - اهوره مواجهه می کند. خانم مری بویس معتقد است که: « این اهوره مزدا که در مکاشفه ای به تمامی به زرتشت جلوه گری می کند، به گونه ای آشکار همان ورونای آشنای کهن کافران یا ارباب خرد است. » (۳۰)

زرتشت در پی برقرار کردن یک سیستم توحیدی در حوزه ی الاهیات جامعه اش است به همین منظور وی ورونا را از میترا جدا می کند، وی را با نام جدید اهورا خطاب کرده و به این صورت یک خدای مثنی و مرکب را به پروردگاری یکتا بدل می نماید. البته ناگفته نماند « اهوره های که زرتشت به عنوان خدای یکتا و تنها خالق جهان هستی بر می گزیند، مزدایی که خود را از طریق وهومنه به پیامبرش می نمایاند اگرچه در بسیاری موارد با ورونه ریگ ودایی قابل قیاس است ولی آن قدر در در روح آتشین و پر شور پیامبر تغییر شکل داده و مینوی شده که دیگر به طور مشخص همان خدا محسوب نمی شود. » (۳۱)

خدایی تغییر ماهیت داده شده و بسیار متعالی تر و والاتر